

نگاهی به اشتباهات مصححان و پژوهشگران منابع ادبی با تکیه بر فرهنگ‌های فارسی

دکتر سید مهدی طباطبایی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

m_tabatabaei@sbu.ac.ir

چکیده

ارتباط فن تصحیح با فرهنگ‌های فارسی بر کسی پوشیده نیست؛ بدین مفهوم که هر مصححی، برای انجام کار خود نیازمند مراجعه به این فرهنگ‌هاست و از طرف دیگر، انجام گرفتن هر تصحیحی می‌تواند بر گنجینه واژگان، ترکیبات و تعبیرات زبان فارسی بیفزاید. این پژوهش بر آن است با برجسته کردن پاره‌ای از کاستی‌ها و اشتباهات مصححان و پژوهشگران زبان فارسی، و نیز ذکر دلایل و شواهد کافی، ضرورت توجه بیشتر به فرهنگ‌های فارسی در تصحیح متون و نیز بازنگری فرهنگ‌های فارسی بر اساس متون تصحیح شده جدید را یادآور شود. «اشتباه در تشخیص ساختار و مفهوم ترکیب‌ها»، «غفلت از دیگر معانی واژه یا ترکیب»، «کم‌توجهی به واژگان مخفف»، «تغییر شکل واژه یا ترکیب و ضبط آنها به شکل آسان»، «ناآگاهی از پیشینه کاربرد ترکیب»، «ارائه توضیحات ناقص از واژه» و «واژگان سرگردان» سرفصل مواردی است که در این پژوهش به آنها پرداخته شده است. روش تحقیق به صورت اسنادی و با استفاده از امکانات کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل محتوا و طبقه‌بندی داده‌هاست. بایستگی پژوهش و مطالعه درخصوص فرهنگ‌های فارسی و نیز فن تصحیح، اهمیت و ضرورت تحقیق را نمایان می‌سازد و پرهیز از شتابزدگی در تصحیح متون و در نظر گرفتن معانی یا ساختار مختلف یک واژه یا ترکیب، و همچنین نگارش فرهنگ‌هایی با قابلیت گسترش و توسعه براساس زمان از جمله دستاوردهای پژوهش است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ‌های فارسی، تصحیح متون، اشتباهات مصححان منابع ادبی.

دهمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir

مقدمه

فرهنگ‌نویسی را از دیرین‌ترین فعالیت‌های زبانی می‌شمارند که انگیزه به وجود آمدن آن، نیاز آدمی به برطرف کردن مشکلات لغوی بوده است؛ بنابراین شکل‌گیری و تکوین فرهنگ‌های فارسی را می‌توان در کنار تحول و دگردیسی زبان و ادبیات فارسی بررسی کرد. این کار تا جایی پیش رفته است که امروزه بر این باورند برای به دست دادن فرهنگی جامع و مانع، آشنایی با چند شاخه از شاخه‌های ادبیات فارسی لازم و ضرور است.

فرهنگ‌نویسی لازمه زنده ماندن زبان و موجب پیوند آن با گذشته خویش است؛ به بیان دیگر، فرهنگ‌ها به منزله پلی هستند که پژوهشگران را به متون ادبی کهن ربط می‌دهند و بدون مراجعه به آنها نمی‌توان ارتباط آسانی با این منابع ایجاد کرد. از طرف دیگر، مصححان متون ادبی نیز با زدودن زنگار زمان از سیمای واژگان و ترکیبات فارسی، به بارور شدن فرهنگ‌ها کمک می‌کنند. نباید فراموش کرد لازمه این کار، حضور مصححانی عالم، باذوق و ماهر است که دغدغه این کار را نیز داشته باشند، وگرنه این هدف بزرگ، راه به دیهی نخواهد برد.

در این پژوهش تلاش می‌شود برخی از کاستی‌ها و سهوهای مصححان و پژوهشگران در مفهوم یا ساختار واژه، ترکیب، و تعبیرهای زبان فارسی برجسته شود. پیشینه پژوهش نشان می‌دهد اغلب کسانی که به این موضوع پرداخته‌اند، در قالب بررسی چند واژه یا ترکیب در یک کتاب خاص بوده است و از منظری کلی به آن کمتر پرداخته شده است.

در ادامه، اشتباهات و کاستی‌های مصححان و پژوهشگران منابع ادبی، در هفت سرفصل کلی ارائه، و شواهد مثال

ذکر شده در هر موضوع، بررسی و نقد می‌شود.

۱. اشتباه در تشخیص ساختار و مفهوم ترکیب‌ها

گاه مصدح مفهوم واژه یا ترکیبی را متوجه نمی‌شود و به‌ناچار به شکل دیگری از ضبط آن روی می‌آورد. برخی ترکیبات، خاص شاعر یا نویسنده‌ای است و شاید به بیراهه رفتن مصدح در ضبط آنان نمی‌تواند محل اعتراض فراوان باشد، مثلاً در دو بیت:

خصم تو را که آرزوی منصب تو خاست در چشم عقل چون جُ عملی بود شاد خوار
داری تو احتشام سلیمان و دشمنت بر کرسی تو چون جسدی بود دودخوار
(کمال اصفهانی، ۱۳۴۸: ۱۴۴)

ترکیب «دودخوار»، چند بیت بالاتر قافیه قرار گرفته است و تکرار قافیه در دو بیت یک قصیده، با سبک شعری کمال سازگار نیست، افزون بر آن، مفهوم روشنی از این ترکیب بر نمی‌آید.^۱

ظاهراً ترکیب مورد نظر کمال اصفهانی «ذو خوار» است در مفهوم «صاحب بانگ و آواز» که با «جسد» در همین مصرع تناسب دارد و برگرفته از آیات قرآنی است: «وَاتَّخَذَ قَوْمٌ مِّنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَّهُ خُورًا أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ» (اعراف، ۱۴۸)

این ترکیبات در فرهنگ‌ها ضبط نشده و مصدح باید با دانش ادبی خود به مفهوم آنها دست یابد.

شاهد دیگری از تازیانه‌های سلوک ارائه می‌شود:

کز پدر فرزندی لاهوت باید چون مسیح هر که را برگ است با ناسوت خواهر دختری
شفیعی کدکنی نوشته‌اند: «لاهورت: عالم الهی / ناسوت: جانب خاکی یا زمینی وجود انسان، عالم ماده / کز پدر فرزندی: هر که را برگ آن است تا نسبت خواهر دختری (= قربت) با ناسوت داشته باشد، باید آن را از راه حق (= نسبت لاهوتی) حاصل کند، آن‌گونه که در مورد مسیح، فرزندی لاهوت آن را تحقق بخشیده است. ضبط کلمات این بیت در تمام نسخه‌ها بسیار آشفته است. متن ما بر اساس قدیم‌ترین ضبط‌هاست. (کابل و ولی‌الدین) با این همه نه از این ضبط راضی‌ام و نه از این معنی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۴۴۹).

دشواری بیت به دلیل وجود ترکیب «خواهر دختری» است. ابیاتی از سنایی دلالت بر این دارد که رسیدن به لاهوت، بدون قطع تعلق از ناسوت میسر نخواهد شد:

تا تو را در خاکدان ناسوت باشد میزبان کی توان لاهوت را در خانه مهمان داشتن
(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۶۳)

و:

کی ز لاهوت خود بیابی بار تات ناسوت برنشدد بر دار
(سنایی، ۱۳۸۳: ۱۱۲)

محور عمودی قصیده و ابیات قبل از این بیت نیز اشاره به این نکته دارد که یکی از این دو کار را باید برگزید: چشمه حیوانت باید خاک ره شو چون خضر هر دو نبود مر تو را، یا چشمه یا اسکنندری
گرد جعفر گرد، گر دین جعفری جویی همی زانکه نبود هر دو، هم دینار و هم دین جعفری...
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۹۸)

شکل پیشنهادی برای معنا کردن بیت که از تلفیق ضبط‌های مختلف حاصل شده بدین‌گونه است:

بی‌پدر فرزندی لاهوت یابد چون مسیح هرکه را برگ است با ناسوت خواهر دختری
در تحف‌العراقین خاقانی در توصیف فقرا و صوفیان این ابیات ذکر شده است:

۱. مطبخی و گلخن‌تاب؛ غلیان‌کش و تنباکوکش؛ نام پروانه‌ای که دور چراغ می‌گردد؛ نام پرنده‌ای است.

فارغ دلشان ز روی ناخواسست
 با دنیا مادری گزفته
 و آنکه نکشیده دست بر خیر
 بوس شکرین نداده آلاک
 زین روم و حبش که آسمان راست
 با حوران خواهری گزفته
 بر مادر خوانده و خواهر گیر
 بر سنگ سیاه و مصحف پاک
 (خاقانی، ۱۳۳۳: ۱۲۲)

در کلیات ابجدی که حصه چهارم آن با عنوان حقیقت‌نامه، شرح تحفه‌العراقین است در توضیح این ابیات آمده که فقرا و صوفیان، دنیا و حوران را بر خویش حرام کرده و به نکاح خود در نیاورده‌اند (اسماعیل‌خان ابجدی: ۱۲۹)، بنابراین مادری، دختری و خواهری گرفتن با کسی یا چیزی، کنایه از قطع تعلق و حرام کردن آن بر خود است، چراکه مطابق شرع اسلام، آنها جزء محارم‌اند و ازدواج با آنها حرام است. این معنی در فرهنگ‌ها نیامده است. با این توضیحات، بیت بدین‌گونه معنا می‌شود: هر که را برگ آن است که دنیا و ناسوت را بر خود حرام کرده و التفاتی به آن نداشته باشد، به مانند عیسی (ع) به گونه‌ای غیرمتعارف (بدون داشتن پدر) با لاهوت پیوستگی پیدا می‌کند. به بیان دیگر؛ نتیجه گسستن از ناسوت، پیوستن به لاهوت است.

۲. غفلت از دیگر معانی واژه یا ترکیب

واژگان ادبیات فارسی معانی متعددی دارند، به همین دلیل، پژوهشگران برای رسیدن به مفهوم دقیق هر واژه، باید مفهوم آن را در بیت یا متن بررسی کنند. برای نمونه در توضیح بیت:

آدم از آن دانه که شد هیضه‌دار
 توبه شدش گلشکر ناگوار
 آورده‌اند: «گلشکر آدم برای رفع سوء تغذیه‌ای که از خوردن گندم ایجاد شده بود توبه بود که مثل گلشکر شیرین و معطر و گوارا نبود بلکه ناگوار و توأم با گریه و طلب بخشش از خدا بود.» (نظامی گنجوی، ۱۳۹۲: ۲۰۵)

یکی از معانی ناگوار در فرهنگ‌های فارسی «طعام ناپخته در معده» و «غذایی که هضم نرود و قابل هضم نباشد» است و به نظر می‌رسد ناگوار در این بیت نظامی، دقیقاً به همین مفهوم به کار رفته است. گلشکر ناگوار یعنی گلشکری که برای هضم کردن ناگوار (= طعام ناپخته در معده) استفاده می‌شود. کاربرد این واژه با مفهومی چنین در شعر نظامی سابقه دارد:

ز خرما بدستی بود تا به خار
 که این گلشکر باشد آن ناگوار
 (نظامی گنجوی، ۱۳۸۵: ۱۴۳)

و:

ز کم‌خوارگی کم شود رنج مرد
 همیشه لب مرد بسیارخوار
 نه بسیار ماند آن‌که بسیار خورد
 در آروغ بد باشد از ناگوار
 (نظامی گنجوی، ۱۳۸۵: ۱۶۰)

مفهوم این واژه به قدری نادر است که برخی مصححان، برای رسیدن به مفهوم بیت، واژه «ناگوار» را به «خوشگوار» تغییر داده‌اند.^۱ از سوی دیگر، ثروتیان «ناگوار» را در معنی نادپسند گرفته و آورده است: «گلشکر خوشگوار است و شاعر با توجه به رنج و زحمت ناشی از رانده شدن آدم^(ع) بر کره خاکی همان گلشکر را در حق آدم ناگوار می‌داند و می‌گوید آمدنش به روی زمین همراه با شوق و خواست دل نبود.» (نظامی، ۱۳۸۹: ۲۲۶)

نمونه دیگری از همین کتاب نقل می‌شود:

مصححان در توضیح بیت:

شیرسنگی داشت که چون پو گرفت
 سایه خورشید بر آهو گرفت
 نوشته‌اند: «سایه آهو را که از تابیدن خورشید بر آهو در جلوی آهو می‌دوید، می‌گرفت. یعنی نه تنها آهو، بلکه

۱. وحید دستگردی و ماحوزی مصرع را به صورت «توبه شدش گلشکر خوشگوار» (نظامی، ۱۳۷۶: ۲۸)، (نظامی، ۱۳۷۴: ۱۵۵) ضبط کرده‌اند.

سایهٔ آهو را هم که جلوتر از آهو می‌دوید می‌گرفت.» (نظامی‌گنجوی، ۱۳۹۲: ۲۷۳)
 توضیح مصصحان مشابه توضیح برات زنجانی است: «یعنی آنقدر تندرو بود خود آهو که سهل است سایهٔ آهو را که بر اثر خورشید پیدا می‌شود می‌گرفت...» (نظامی، ۱۳۸۴: ۳۳۲) مرحوم ثروتیان هم «سایهٔ خورشید» را «سایهٔ ناشی از نور خورشید» و «سایهٔ چیزی که در برابر خورشید قرار می‌گیرد»، گرفته‌اند. (نظامی، ۱۳۸۹: ۲۰۳)
 به نظر می‌رسد در مفهوم ترکیب «سایهٔ خورشید» دقت صورت نگرفته است. سایهٔ خورشید یعنی فروغ و پرتو خورشید:

گر افتد سایهٔ خورشید روزت بر سها روزی عجب نبود اگر دائم کند زان پس شباهنگی
 (ابن یمین، ۱۳۶۳: ۱۶۸)

و:

من جمله زبان ز حرص چون بید شدم پیش همه چون سایهٔ خورشید شدم
 گرد همگان برآمدم، هیچ نشد یارب! تو بده کز همه نومید شدم
 (جمال اصفهانی، ۱۳۹۱: ۴۵۹)

با این توصیف، «سایهٔ خورشید بر آهو گرفت» یعنی: به قدری سریع می‌دوید که مانع از تابش پرتو خورشید بر آهو می‌شد.

مرحوم وحید به‌درستی سایهٔ خورشید را «نور خورشید» معنا کرده‌اند، اما «آهو» را در معنای «عیب» گرفته و نوشته‌اند: «یعنی سگی شیرمانند داشت که هنگام پویه بر نور خورشید پیشی گرفته و بر او عیب می‌گذاشت.» (نظامی، ۱۳۷۶: ۱۰۲)

۳. کم توجهی به واژگان مخفف

در پاره‌ای اوقات مشاهده می‌شود کم‌توجهی پژوهشگران با شکل مخفف واژه، موجب شکل‌گیری واژه‌ای بی‌معنا یا اظهار نظری دیگر در خصوص آن گشته است. به بیت زیر توجه کنید: دی ۱۳۹۹
 هیچ‌چیزش به کس نپردازد هرچه یابد، بتو براندازد
 (کمال اصفهانی، ۱۳۴۸: ۴۵۲) www.anjomanfarsi.ir

«بتو براندازد» در این بیت مفهوم رو شنی ندارد. با عنایت به دست‌نویس‌های دیوان کمال‌الدین اصفهانی، شکل صحیح این تعبیر، «به تیره اندازد» و «تیره» مخفف «توبره» است: «و محافظت آن حدود به نوعی در عهدهٔ اهتمام لشکری ساخت که لشکر اتراک را هیچ‌گاه به تیره کاه دسترس نبود.» (حاجی حسین لاهیجی، ۱۳۵۲: ۲۶)
 نمونهٔ دیگر را از تصحیح اسرارالتوحید نقل می‌کنیم: «در هیچ کودک امرد ننگری ستیم، در محرمات ننگری ستیم، خلق نستیدم، گدایی نکردیم، قانع بودیم و در تسلیم و نظاره کوشیدیم.» (محمد بن منور، ۱۳۹۰: ۳۳)

شفیعی کدکنی در توضیح «خلق ستدن» آورده‌اند: «خلق نستیدم: حدس می‌زنم متن درست است و خلق ستدن بمعنی نیکی از کسی قبول کردن است زیرا خلق کردن (در همین کتاب ۲۰۸) بمعنی نیکی کردن در حق کسی به کار رفته است و در ترجمهٔ قشیریه می‌خوانیم: گفت این پیراهن از من برکش و به فلان کس ده که مرا افتاد با آن کس این خلق کنم. (ترجمهٔ قشیریه ۴۰۶) و اصل مادهٔ خُلُق یا خُلُق بمعنی سبیه است که صفتی است راسخ در نفس که به آسانی سبب اعمالی می‌شود ولی اندک اندک در فارسی بمعنی خلق نیک به کار رفته است... بنابراین خُلُق ستدن می‌تواند بمعنی قبول نیکی از دیگران باشد. حدس دیگری که درین باب می‌زنم این است که "خُلُق ستدن" باشد از

۱. مرحوم وحید دستگردی در توضیح این رباعی آورده‌اند: «سایهٔ خورشید نور او است. یعنی چون نور آفتاب که بر همه کس از وضیع و شریف می‌تابد، بر در همه کس رفته.» (جمال اصفهانی، ۱۳۹۱: ۴۵۹)

خَلَقَ بمعنی مردم و خَلَقَ ستانی برابر باشد با "مردم ستانی" که از تعبیرات قدیمی زبان فارسی است بمعنی مردم‌داری ... و درین صورت خلق نستدیم، یعنی مردم‌داری و رعایت میل و نظر مردم کردن را رها کردیم.» (همان، همان: ۴۸۵)
ذاکرا الحسینی این عبارت را "خَلَقَ نستدیم" در معنی "کهنه کسی را نپذیرفتیم" پی‌شهاد کرده است. (ذاکرا الحسینی، ۱۳۸۵: ۴۲)

به نظر می‌رسد اگر «ستدن» را مخفف «ستودن» در نظر بگیریم، شکل صحیح جمله «خَلَقَ نستدیم» در مفهوم «خلق را مدح و ثنا نگفتیم» خواهد بود. ادامه کلام ابوسعید هم این معنا را تأیید می‌کند چون مدح و ثنای مردم گفتن، پیش‌زمینه گدایی است. از بن مضارع این فعل، واژه «ستا» و ترکیب نادر «ستاگوی» در شعر رودکی دیده می‌شود:
چه گر من همیشه ستاگوی باشم ستایم نباشد نکو جز به نامت
(رودکی، ۱۳۹۰: ۷۳)

باید توجه داشت تخفیف نادر و خاص کلمات در اسرارالتوحید مشاهده می‌شود: «و در دو ازار فوطه کافری (= کافوری) بند و بر سر نه.» (محمد بن منور، ۱۳۹۰: ۷۱)
و:

«عشق تو شکارا (= آشکارا) و سپر بر سر آب»^۱ (همان: ۳۳۳)

۴. تغییر شکل واژه یا ترکیب و ضبط آنها به شکل آسان

از مشکلات عمومی مصححان، ناآگاهی از شکل کهن یا دشوار واژگان و ضبط آنها به شکل جدید یا آسان است؛ به بیت زیر توجه کنید:

در واقعه‌یی مشکل شب‌ها همه بی حاصل در چشم قرار دل مکحول سهر کرده
(نزاری، ۱۳۷۱: ۲/۳۳۹)

در شرایطی که در هر پنج دست‌نویس کلیات نزاری به جای واژه «مکحول»، «ملمول» آمده، مصحح آن را به «مکحول» تغییر داده است.

«ملمول» در فرهنگ‌ها به معنی «میل سرمه‌کشی» است: «از ألّهوب مراکب آتش لهاب لهاب جبال و فضای جهان را تراکم لهب به حدی فروگرفت که ثواقب شهب در آن شام کحل فام از عین ظلمت، ملمول و مکحله به نظر می‌آمد.» (مهدی‌خان استرآبادی، ۱۳۸۴، ۳۳۶، ۳۳۵)

تعبیر «میل سهر در چشم کشیدن» در معنی «بی‌خواب کردن» در ادب فارسی سابقه دارد:

در چشم فتنه میل سهر می‌کشد عدو ای چشم بخت! تا تو در این کار نغنوی
(مجد همگر، نسخه خطی: ۶۶)

چند نمونه دیگر از این اشتباهات ذکر می‌شود:

با اکابر به مجلس خلوت گفت‌وگوی و پیام می‌خواهم
(کمال اصفهانی، ۱۳۴۸: ۴۹۳)

«گفت‌وگوی و پیام می‌خواهم» اگر چه مفهومی را افاده می‌کند، در دست‌نویس‌های کهن «گفتگوی پنام می‌خواهد» آمده است. پنام به معنی «پنهانی و پوشیده» است و جالب این‌که همین بیت کمال‌الدین در فرهنگ رشیدی، شاهد مثال واژه «پنام» است.

و در این‌ش تعल्ली بیننی این سخن هم بدین ادا برسان
(کمال اصفهانی، ۱۳۴۸: ۴۴۷)

در دست‌نویس‌ها، به جای «تعल्ली»، «تلعثمی» آمده و «تلعثم» به معنی «درنگ کردن و توقف نمودن» است: «ارکن‌الدین از کوتاه‌اندیشگی در رفتن تلعثمی کرد و گرد تلعل برآمد و تقاعد نمود.» (فضل‌الله همدانی، ۱۳۸۷: ۱۸۴)

^۱ این تخفیف به قدری شاذ و نادر است که مصحح نوشته‌اند: «در فرهنگ‌ها نیامده و در جای دیگر هم به یاد ندارم.» (محمد بن منور، ۱۳۹۰: ۶۲۴)

هستی خلیفه‌نساب بغداد و قدس طلب ساسی‌سرای جهان چه درخور است تو را؟
(مجیر بیلقانی، ۱۰)

به نظر می‌رسد «سایس‌سرای» در این بیت اشتباه است و شکل صحیح آن «ساسی‌سرای» به معنی «گداخانه و دارالمساکین» باشد:

هرکه را جفت، حور عین باشد چون ز ساسی‌سرای زن خواهد؟
(کمال اصفهانی، ۱۳۴۸: ۶۳)

بر من به جز ولی همه ملک ار شوند خصم گو پوست درکشند ز سر چون عدس مرا
(نزاری، ۱۳۷۱، ۱/۵۲۶)

در نسخه بدل "به خردلی" آمده است که درست‌تر می‌نماید. خردل در ادب فارسی نماد کم و کوچک بودن است: «و هیچ یک از سپاهیان او به تصرف مال مردم حتی به اندازه خردلی توجه ندارد.» (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۱۵) و:

زان گنج‌های نعمت و خروارهای مال با خویشتن به گور نبردند خردلی
(سعدی، ۱۳۷۱: ۵۷۶)

ظاهراً مصحح به دلیل نزدیکی کتابت "بخردلی" و "بجزولی" و بدخوانی ناشی از آن، در ضبط شکل بیت به اشتباه رفته است.

مصححانی در رده‌های پایین‌تر اشتباهاتی فاحش‌تر را مرتکب شده‌اند. بیت زیر را از ختم‌الغرائب خاقانی انتخاب کرده‌ایم:

می‌یافت حیات جاودانه طاوسان عذار خانه
(خاقانی، ۱۳۸۶: ۹۵)

مصحح در توضیح این بیت آورده است: «طاوسان عذارخانه: اشاره است به نقاشی دیوارها. در گذشته دیوارها را به صورت‌های زیبا، از جمله دختران و نقاشی‌های دیگر، تزیین می‌کردند.» (همان، همان، ۳۰۶) مشخص نیست که مصحح محترم از چه قرینه‌ای در این بیت به واژه دیوار پی برده‌اند!

در دست‌نویس وین «طاوسان ازارخانه» آمده است (خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۶) و به نظر می‌رسد بر آنچه در این بیت آمده است، ترجیح دارد. «آزار» مخفف «ایزاره» و «آزاره‌خانه» است و آن دیوار مقداری باشد از زمین خانه تا کنار مرتبه پایین، که هنگام نشستن پشت بر آن گذارند (لغت‌نامه: «آزاره»). با این تعبیر، معنای بیت این است که: به میمنت حضرت خضر (ع)، طاووس‌هایی که بر روی دیوار خانه کشیده شده بودند، زندگی جاوید می‌یافتند.

۵. ناآگاهی از پیشینه کاربرد ترکیب

در پاره‌ای متون، اظهار نظرهایی در خصوص پیشینه برخی ترکیبات انجام گرفته است که درست نمی‌نماید. مثلاً شفیعی کدکنی در توضیح این بیت:

اجرام چرخ چنبری، چون لعبتان بربری پیدا سهیل و مشتری، خورشید روشن محتجب
نوشته‌اند: «تعبیر لعبتان بربری سابقه‌ای در ادبیات فارسی، گویا، ندارد و جز در این بیت، شاهد دیگری برای آن به یاد ندارم. شاید صورت درست آن، لعبتان آزی است؛ یعنی بت‌هایی که آزر (پدر یا عموی ابراهیم) می‌ساخت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۷۳).

تعبیر «لعبتان بربری» در ادب فارسی سابقه دارد و بیشتر به صورت «لعبت بربر» به کار رفته است:

بمان تا این جهان باقی به جای ملک مشتاقی به بزم اندر تو را ساقی بتی چون لعبت بربر
(عنصری، ۱۳۴۲: ۱۰۴)

و:

به بلخ یکسره بنهاد تا همی دیدند سرای گشته بدو همچو لعبت بربر
(همان: ۱۱۸)

و:

گاه چون زرین درخت اندر هوا سر برکشد گه چو اندر سرخ‌دیبا لعبت بربر شود
(فرخی، ۱۳۸۵: ۴۸)

و:

نگه کن روی آن دلبر، چو نقش لعبت بربر دو گلنارش ببین پرمار و دو مارش ببین پرپر
(قطران تبریزی، ۱۳۳۳: ۱۷۳)

و:

نوعروسانند فکر بکر من خوش‌ترند از لعبتان بربری
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۲: ۵۶۳)

۶. ارائه توضیحاتی ناقص از واژه

در برخی اوقات، توضیحی که مصحح از مفهوم واژه می‌دهد، در اندازه‌ای نیست که بتواند ابهام معنایی بیت را برطرف کند. به عنوان مثال، شفیع کدکنی در توضیح بیت:

عقل بی‌شرع آن جهانی نور ندهد مر تو را شرع باید عقل را همچون معصفر را شخار
نوشته‌اند: «... ملازمه معصفر و شخار که سنایی در این بیت بدان اشارت می‌کند ظاهراً از این بابت است که به هنگام رنگ‌رزی و معصفر کردن جامه‌ها، از ماده شخار هم به نوعی استفاده می‌شده است و از یک بیت ناصر خسرو (که چندان معنای روشنی هم ندارد) این پیوند شخار و معصفر تأیید می‌شود» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۲۶).
آنکه طبع یله کردی به خوشی هرگز معصفرگونه و نیروی شخارستی (۴)
(به نقل از همان: ۳۴۸)

باید توجه داشت شخار که از آن در مخزن‌الادویه با نام قلی، قلی الصبغین و شب العصفر نام برده شده در رنگ‌رزی برای افروخته کردن و صیقلی کردن لون به کار می‌رفت و مفهوم آن از اصطلاح شب العصفر به خوبی پیداست، چه در فرهنگ‌ها (شب) را به معنی افروخته کردن لون آورده‌اند. پیوند دیگر معصفر و شخار در تهیه رنگ آل است. در رساله یازدهم از مجموعه آقا رضی قزوینی در بیان کاغذ و... آمده است: «برای تهیه رنگ آل، قدری گل معصفر را بر رکوبی افکند پاک و اندک اندک آب بر وی می‌زند، تا هر زردابی که دارد، مجموع از آنجا بچکد. هر یک من گل معصفر را دو سیر «اشخوار» سوده بر وی افکند، و یک ساعت دست بر وی بمالد. بعد از آن اندک اندک آب گرم بر وی افشاند، تا رنگ از وی بیرون آید. آنگاه پاره [یی] آب کشته ترش، با آب نارنج یا لیمو یا آب انار ترش یا آب غوره یا سرکه کهنه، در آن رنگ کند؛ تا صاف شود. بعد از آن، کاغذ را در رنگ نهد، و یک روز یا یک شب بگذارد. بعد از آن بیرون آورد، و بر همان قانون خشک سازد. و احتیاط تمام باید کرد. و این رنگ مشکل‌ترین الوان است.» (رضی‌الدین قزوینی، ۹۷ ۹۴)

۷. واژگان سرگردان

با وجود نگاه‌شدن فرهنگ‌های متعدد برای زبان فارسی، هنوز هم برخی واژگان، معنا و مفهوم اصلی خود را نیافته‌اند و گذشت زمان نیز، رسیدن به مفهوم آنها را دشوارتر می‌سازد. بیت زیر را ببینید:

وز شره لقمه شده جمله را مزرعه دیو، تکاب و تنین
شفیع کدکنی در توضیح آن نوشته‌اند: «تکاب زمینی است که در شیب قرار داشته باشد و پر آب و سبزه و مرتع باشد و «تنین» هم باید معنایی در همین حدود داشته باشد اما به این صورت جایی دیده نشده است. ضبط نسخه‌ها در مورد این کلمه بسیار آشفته است. ما صورت متن را از قدیم‌ترین نسخه‌ها انتخاب کردیم. دیگر نسخه‌ها: تکاب و انین/

امین/ که باز هم معنای روشنی ندارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۴۴۴۴۴).

«تکاب و تین» در حدیقه الحقیقه نیز به کار رفته است آنجا که در توصیف پیامبر اکرم (ص) می‌گوید:

بوده در بندگی به خاطر و رای سرو آزاد جویدار خدای
بدل خون ز بهر سر یقین دین روان کرده در یکاد و یبین
(سنایی، ۱۳۸۳: ۲۲۱)

مرحوم مدرس رضوی در تعلیقات حدیقه الحقیقه چنین آورده است: «در نسخه (ب) به جای یکاد یبین (تکاب و تگین) است. تکاو یا تکاب با اول مفتوح به معنی زمین شیب که در او باران ندود و جابه‌جا بماند، و دشمنی، و نام روستایی از ولایت گنجه، و پرده‌ای از موسیقی و حیف آمده و تگین هم به کسر فارسی نام پادشاه و پهلوان و آتش و به فتح به معنی حوض خرد است. (از لطایف و غیاث‌اللغات) و اگر تکاو و تگین خوانده شود معنی بیت چنین خواهد بود که: از بهر سر یقین به جای خون، دین را در روی زمین و جای شیب و مغاک روان کرده و آن را منتشر ساخته» [است]. (مدرس رضوی، بی‌تا: ۳۱۹)

آنچه از کاربرد تکاب و تگین در حدیقه الحقیقه و دیوان سنایی برمی‌آید این است که این دو کلمه با یکدیگر تقابل دارند و این‌گونه کلمات وقتی در کنار هم بیایند، افاده کلیت می‌کنند. تگین از تک (ته) + ین (پسوند نسبت) شکل گرفته که به معنی فرودین و زیرین است. با توجه به توضیحات قبلی، باید از کلمه تکاب مفهوم فراز و بلندی دریافت شود، اما در فرهنگ‌ها به‌گونه‌ای روشن این معنی ضبط نشده است و فقط می‌توان از (زمین شیبی که آب در آن بدود) این مفهوم را دریافت. مرحوم دهخدا بنا بر قیاس، تکاب را از تک (به معنی بن حوض یا آبگیر) گرفته و تکاب را بن آب معنی کرده است، اما این مفهوم با برخی از ابیات سازگار نیست:

آتش کدکش بدید حل شده بیرون گریخت سوی تکاب مسام خون دل نارون
(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۱۶)

و:

چو ابر چتر تو سبیل ظفر برانگیزد از او کمینه تکابی فرات و جیحون باد
(انوری، ۱۳۶۴: ۱۱۲)

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

نه مرا با تکاپ او پایاب نه مرا با گشاد او جوشن
(ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۱۲۳)

و:

روز دیگر تاختند از بقعه مینو نشان سوی شارسدان چو باد از روزن و آب از تکاب
(ادیب‌الممالک فراهانی، ۱۳۸۰: ۱۶۱)

با توجه به این‌که تک یا تگ به معنی دویدن و تند راه رفتن و مرادف (دو) آمده است، حدس نگارنده این است که تکاب در معانی دیگری هم به کار رفته که مفهوم اعتلا و بلندی از آن دریافت می‌شود:

۱- زمین بلندی که آب از آن سرازیر می‌شود.

۲- آبی که به سرعت از فرازی جاری می‌شود. با این دو معنی، ابیات قابل تعبیر خواهند بود. نکته‌ای که حدس ما را تأیید می‌کند این است که کاتبان، برای درک مفهوم ابیات، در شعر سنایی «تکاب» را به «رکیب» تبدیل کرده و در شعر انوری، آن را به صورت «از او بکاء کمینه» و «از او کمینه زهابی» تغییر داده‌اند.

مفهوم بیت این‌گونه است که به دلیل حرصی و طمعی که برای کسب طعام دارند، تمام وجود خویش را به صورت مزرعه‌ای برای شیطان درآورده‌اند.

نتیجه‌گیری

ملاک و معیار در فرهنگ‌های فارسی، زبان است؛ زبانی که برجسته‌ترین ویژگی آن پویایی، تحول و دگرگونی است، بنابراین، ضمن رعایت اصل انسجام در نگارش فرهنگ‌های فارسی، باید شیوه‌ای در نظر گرفته شود که این فرهنگ‌ها قابلیت گسترش و توسعه داشته باشند تا در آینده، واژگان و ترکیباتی بر آنها افزوده شود.

از میان فنونی که با فرهنگ‌نویسی ارتباط دارد، تصحیح متون است که لازمه تبحر در هر دو، آموزش و کسب مهارت است. نباید از یاد برد که ماهیت فرهنگ‌نویسی و تصحیح متون، پدید آمدن اشکالات، سهوها و کاستی‌هاست؛ شاید از همین روست که از مجموع هفت سرفصل این پژوهش، شش سرفصل «اشتباه در تشخیص ساختار و مفهوم ترکیب‌ها»، «غفلت از دیگر معانی واژه یا ترکیب»، «کم‌توجهی به واژگان مخفف»، «تغییر شکل واژه یا ترکیب و ضبط آنها به شکل آسان»، «ناآگاهی از پیشینه کاربرد ترکیب»، «ارائه توضیحاتی ناقص از واژه» به کم‌توجهی یا شتابزدگی مصححان و پژوهشگران یا ناقص و نارسانا بودن فرهنگ‌های فارسی بازمی‌گشت. مبحث «واژگان سرگردان» این پژوهش هم درخصوص واژگانی بود که هنوز حجاب از رخسار آنان برداشته نشده و معنای دقیق‌شان روشن نگشته است.

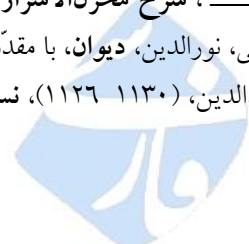
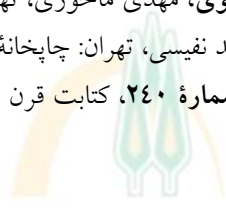
با توجه به آنچه در این پژوهش گذشت، سه نکته زیر برای به سامان کردن فرهنگ‌های فارسی و نیز پژوهش‌های ادبی پیشنهاد می‌شود:

۱. نگارش فرهنگ‌هایی با قابلیت گسترش و توسعه براساس زمان.
۲. مقابله مجدد متون کهن چاپ‌شده با دست‌نویس‌های آنها جهت برطرف شدن بدخوانی‌های متون.
۳. پرهیز از شتابزدگی در تصحیح متون و در نظر گرفتن معانی یا ساختار مختلف یک واژه یا ترکیب.

منابع

- ابن یمن فریومدی، فخرالدین محمود، دیوان، تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران: سنایی، ۱۳۶۳.
- ادیب‌الممالک فراهانی، محمد صادق، دیوان، تصحیح و مقدمه مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: فردوسی، ۱۳۸۰.
- اسماعیل خان ابجدی، میرمحمد اسماعیل‌خان، کلیات ابجدی، به کوشش محمدحسین محوی لکنهوی و محمد یوسف کوکن، تهران: دانشگاه مدرس، ۱۹۵۴.
- انوری، اوحدالدین محمد بن محمد، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- جمال‌الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق، دیوان، تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: سنایی، ۱۳۹۱.
- حاجی حسین لاهیجی، علی بن شمس‌الدین، تاریخ خانی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، تحفه‌العراقین، به اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات یحیی قریب، تهران: چاپخانه سپه‌دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
- ذاکرالحسینی، محسن، «در حواشی اسرار التوحید»، مجله معارف، شماره ۶۵، ۶۴، صص ۵۷، ۲۹، ۱۳۸۵.
- رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر، دیوان، تصحیح و شرح جعفر شعار، تهران: قطره، ۱۳۹۰.
- رونی، ابوالفرج بن مسعود، دیوان، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، مشهد: کتاب‌فروشی باستان، ۱۳۴۷.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، کلیات، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۱.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجلدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه لطریقه. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- _____، دیوان، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی، ۱۳۸۸.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا، تازیانه‌های سلوک، تهران: آگاه، ۱۳۸۶.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۴۲.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوآر، ۱۳۸۵.
- فضل‌الله همدانی، رشیدالدین. (۱۳۸۷). جامع‌التواریخ. تصحیح محمد روشن. تهران: میراث مکتوب.

- قزوینی، آقا رضی‌الدین محمد بن حسن، «رسالة خط: در بیان کاغذ و رنگ‌های الوان...»، مجموعه‌ای خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۴۷۶۷ (رسالة یازدهم از مجموعه ۱۲ رساله از صفحه ۹۴ تا ۹۷).
- قطران تبریزی، ابومنصور، دیوان، به سعی و اهتمام محمد نجوانی، تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۳۳.
- کمال‌الدین اصفهانی، ابوالفضل کمال‌الدین اسماعیل، دیوان، تصحیح حسین بحرالعلومی، تهران: دهخدا، ۱۳۴۸.
- مجیرالدین بیلقانی، تصحیح محمد آبادی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
- محمد بن منور، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ۱۳۹۰.
- مدرس رضوی، محمدتقی، تعلیقات حدیقه، تهران: علمی، بی‌تا.
- میرزاهدی خان استرآبادی، دره نادره، تصحیح سیدجعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- نزاری قهستانی، سعدالدین، دیوان، تصحیح مظاهر مصفا؛ تهران، علمی، ۱۳۷۱.
- نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس بن یوسف، گزیده مخزن الاسرار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات تقی پورنامداریان و مصطفی موسوی. تهران: نامک، ۱۳۹۲.
- _____، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، تألیف برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- _____، مخزن الاسرار. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۷۶.
- _____، شرح مخزن الاسرار، بهروز ثروتیان، تهران: مهتاب، ۱۳۷۶.
- _____، شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، مهدی ماحوزی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.
- نعمت‌الله ولی، نورالدین، دیوان، با مقدمه استاد سعید نفیسی، تهران: چاپخانه پیام، ۱۳۷۲.
- همگر، مجدالدین، (۱۱۳۰-۱۱۲۶)، نسخه خطی شماره ۲۴۰، کتابت قرن دوازدهم؛ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.



پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir